

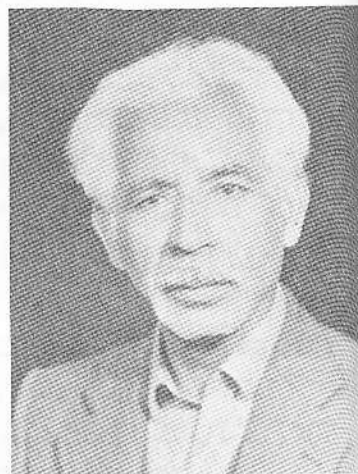
بر حسب اتفاق کتابی با نام « هشت بهشت » به زبان فرانسه ، با قطع رقعی ، در ۲۸۲ صفحه به دست اینجانب رسید . نویسنده کتاب بدانگونه که در پشت جلد کتاب آمده است خانمی است به اسم: پرنسس بی بسکو . ناشر کتاب « برنارد گراسه » (۴) است و سال انتشار آن در پاریس ۱۹۲۵ میلادی قید شده ، به احتمال قریب به یقین این کتاب هنوز به زبان فارسی ترجمه نشده است .

در زیر نام کتاب ، با حروف ریز ، ترجمهٔ بیتی از سعدی نقش بسته است ، بدینصورت :

« من جز يك گل بی ارزش نبودم  
ولی مدتی با گل نشسته ام »  
که اصل بیت در دیباجهٔ گلستان چنین است :  
بگفتا من گلی ناچیز بودم  
ولیکن مدتی با گل نشستم

و در فصول مختلف کتاب ، هر جا مناسبتی یافته ، ترجمه هایی از اشعار فردوسی و خیام و مثنوی معنوی و بیشتر از سعدی و حافظ و جامی را آورده است که آشنایی و علاقهٔ نویسنده را با زبان فارسی و ادب آن نشان می دهد . اما بعید نیست که ایرانی ها و ادبای اواخر دورهٔ قاجاریه ، زمان مظفالدین شاه ، که برخی از آنان به زبان فرانسه تسلط داشته اند ، این ابیات را برای او ترجمه کرده باشند . معلم او نیز که در این سفر همراه وی بوده ، اطلاعاتی گاه درست یا ناقص از تاریخ و معتقدات ایرانیان در اختیار وی قرار می داده است . همچنین احتمال می رود که « هشت بهشت » خانم بی بسکو ، قسمتی از یک سفر نامهٔ بزرگ بوده ، از دیدار بیشتر کشورهای آسیایی ؛ مانند هند و چین و ژاپن که معمولاً یک زن بیست و پنج ساله ، آن هم يك شاهزاده خانم ، نمی تواند به تنهایی از عهدهٔ تدوین آن برآید . جالب آنکه ، ناشر در صفحه « آستر بدرقه » ی کتاب ، سه اثر دیگر از او را ، با نام و نشان می آورد که نشان می دهد ، نویسنده از شهرتی در خور بهره مند بوده است . بی تردید در میان همراهان این شاهزاده ، کسانی بوده اند که به زبان های آسیایی ، منجمله فارسی و عربی و ترکی آشنایی کامل داشته اند و احیاناً در دیدارها و برخورد با مسائل مترجم او بوده اند .

آغاز سفر بی بسکو ، به ایران ، بی آنکه سالی را یاد کند ، از دریای خزر است ، در هشتم ماه مه ( در خرداد ماه ) و فصول کتاب او بر اساس نام شهرهایی ست که از آنها دیدار کرده است ؛ به ترتیب رشت ، تهران ، قم ، کاشان ، اصفهان و لنکران . دو بخش هفتم و هشتم را به دیدار از طرابوزان و قسطنطنیه ( استانبول کنونی ) ، اختصاص داده است . درین میان بخش اصفهان از همه مفصل تر است و می تواند کتابی جدا گانه با عنوان خود



دکتر ابوالفضل مُصَفّی

## (۱) سفرنامهٔ پرنسس بی بسکو (ع)

(۲) با نام : هشت بهشت

(۳)

جوان باز گشت و عزلت اختیار کرد و يك سال تمام به عبادت و ریاضت مشغول شد . از نو به در آن خانه آمد . در يكوقت . همان صدا از درون گفت : کیستی ؟ عاشق گفت : تو هستی : در باز شد . «  
این تمثیل در دفتر اول مثنوی معنوی چنین آمده :

آن یکی آمد ، در یاری بزه  
گفت یارش : کیستی ؟ ای معتمد ا  
گفت: من ، گفتش : برو ، هنگام نیست  
بر چنین خانی مقام خام نیست  
رفت و آن مسکین و سالی در سفر  
در فراق دوست سوزید از شر  
پخته شد آن سوخته ، پس باز گشت  
باز گرد خانه انبیا گشت  
حلقه زد بر در به صد ترس و ادب  
تا بَنجهد بی ادب لفظی ز لب  
بانگ زد یارش که بر در کیست آن  
گفت : بر در هم تویی ای دلستان  
گفت اکنون چون منی ، ای من ، در آی  
نیست گنجایی دو من را در سرای (۷)

در يك جا ، در يك دیدار خیالی با حافظ ، دو بیت از مطلع يك غزل او را چنین نقل می کند :

« يك سو جوانی ، يك سو فرصت ، و در يك سو باغ های پر گل ،  
برنده خوش الحان ( بلبل ) این مژده را به می نوشان می دهد . »  
« ای صبا ، اگر از کنار چمن گذر کردی ، سلام مرا به سرو و گل و  
ریحان برسان . »  
که اصل آن دو بیت در دیوان خواجه باید چنین باشد :

رونق عهد شباب است دگر بستان را  
می رسد مژده گل بلبل خوش الحان را  
ای صبا ، مگر به جوانان چمن باز رسی  
خدمت ما برسان سرو و گل و ریحان را

در رشت با والی گیلان و مازندران ، سالار هافم (۵) که باید سالار افهم (۴) باشد و با دیگر شاهزادگان قاجار یعنی عضدالسلطان و سالار منصور ، دیدار می کند و مورد پذیرایی گرم آنان قرار می گیرد و این شهر را با دیدن باغ های زیبا و سرسبز آن ، نموداری از جنات عدن و بهشت موعود به قلم آورده است .

در تهران ، ( در بخش دوم کتاب ) ، در کاخ گلستان ، به مدت سه روز ، یا بیشتر سکونت می باید . بی آنکه فرصت را از دست بدهد شرحی مستوفی از کاخ و منضّمات و اشیاء آن و نیز از سرسره مظفرالدین شاه ، که خود او در آن موقع در سفر فرنگ بوده ، نوشته است . و تهران را به نسبت با دیگر شهرهای ایران مدرن توصیف نموده است .

روز بیست و دوم ماه مه ، در بامداد پگاه ، به قصد عزیمت به اصفهان ، از طریق قم و کاشان از تهران خارج و در بیست و پنجم همان ماه ، ساعت شش بعد از ظهر وارد قم می شود . در بخش سوم کتاب با عنوان معصومه قم که ترجمه آن خواهد آمد دیدار خود را از آنجا ، شرح می دهد . و پس از سه روز اقامت در این شهر ، از راه قدیمی ، یعنی از دروازه کاشان قم ، عازم کاشان می گردد . در سر فصل دیدار از کاشان ، معلوم نیست به چه مناسبتی ترجمه بیستی از سعدی را آورده است :

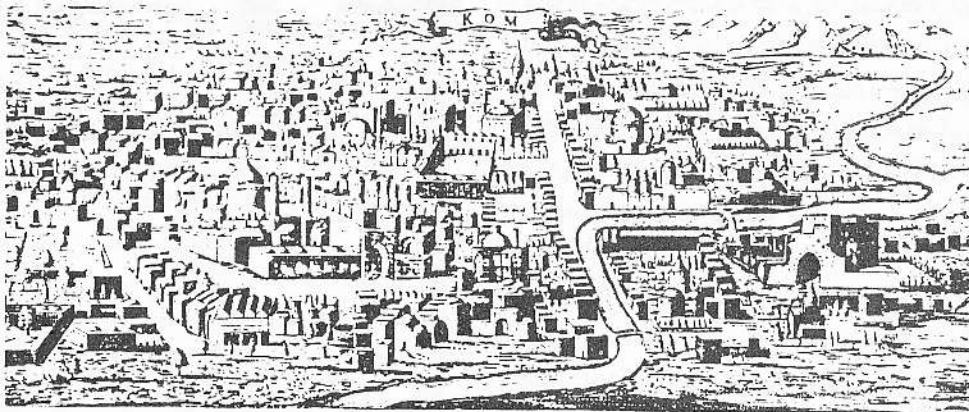
« به چیزی که گذراست دل میندید  
زیرا دجله مدت ها بعد از خلیفه در بغداد جریان خواهد داشت . »

که اصل بیت در باب هشتم گلستان چنین است :

بر آنچه می گذرد دل میند که دجله بسی  
پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد  
در اصفهان ، که گفتم مفصل ترین بخش کتاب اوست ، در يك مصاحبه ، از قول ویکتور هوگو شاعر و نویسنده بزرگ فرانسه آورده است :

« مدت ها پیش ، در میز (۶) من فردوسی را شناخته ام » (۱)  
و از عقاید صوفیان نیز بحث می کند و تمثیلی را از قول جلال الدین محمد بلخی ترجمه کرده است :

« عاشقی سرگردان در معرفت خداوند ، به در خانه معشوق خود آمد ،  
در زد . صدایی از درون خانه گفت : کیستی ؟ جوان گفت : منم .  
« صدا گفت : این خانه جز يك نفر را پذیرا نیست ! و در همچنان



منظره شهر قم در قرن هفدهم  
از سفرنامه آدام اولناریوس Adam Olearius چاپ ۱۶۸۶

سپس مصراع دوم از يك مطلع غزل ديگر از حافظ را اين چنين نقل مي كند :

« اي نوازنده ، نواختن را ادامه بده ، زيرا جهان با خوشي هاي خود به ما پاسخ مي دهد . »  
که تمام بيت مطلع غزل بايد چنين باشد :

ساقی ، بنور باده پرفروز جام ما  
مطرب بزن که کار جهان شد به کام ما  
اما وجه تسميه « هشت بهشت » را ، نويسنده در نقل عباراتي از «رئان» (۸) در کتاب « زندگانی مسيح » (۹) او ، چنين آورده :  
« واژه کهن فردوس (۱۰) (بهشت) به معنی باغ است که از زبان فارسی وارد عبری شده و از آنجا به زبان های اروپايی راه یافته . در اصل نامی برای باغ های کاخ های شاهان بوده . رفته رفته اين واژه به طور مستعار برای محلی دلپسند که مؤمنان ، در آخرت ، برای هميشه در آن زندگی سعادت‌مندان ای خواهند داشت ، اطلاق شده است . »  
و در مقدمه کوتاه اثر خود ، باز سبب نامگذاری آنرا بدینگونه آورده است :

« سه شهر از شهر های اسلامی در ايران ، که من از آنها دیدار کرده ام ، قابل مقایسه با ديگر شهر ها نیستند . بقیه هر چند کوچکند ولی زیبا و همگی مصداق این آیه قرآن محمد (ص) ؛ جنات عدن تجری من تحتهم الانهار ... » (۱۱) می باشند و این که عدد هشت را در جزء اول این نام برگزیده ام ، تأثیر سخنان « پان - نامیه » (۱۲) است که به خاطر داریم :

« مسلمانان خوب ، در این باورند که هفت جهنم و هشت بهشت در جهان ديگر است . یعنی هشت درجه سعادت برای نکوکاران و هفت درجه شقاوت و رنج برای بزهکاران . آنان بدین وسیله به خود می قبولانند که رأفت و رحمت خداوند بر عدالت او می چرید . » (!)

از قرآن کریم ، فراوان سخن به میان آورده . به تعدد زوجات پیامبر(ص) نیز اشاره می کند . و مقول قولی معروف ومنسوب به آن حضرت را در این خصوص چنين آورده :

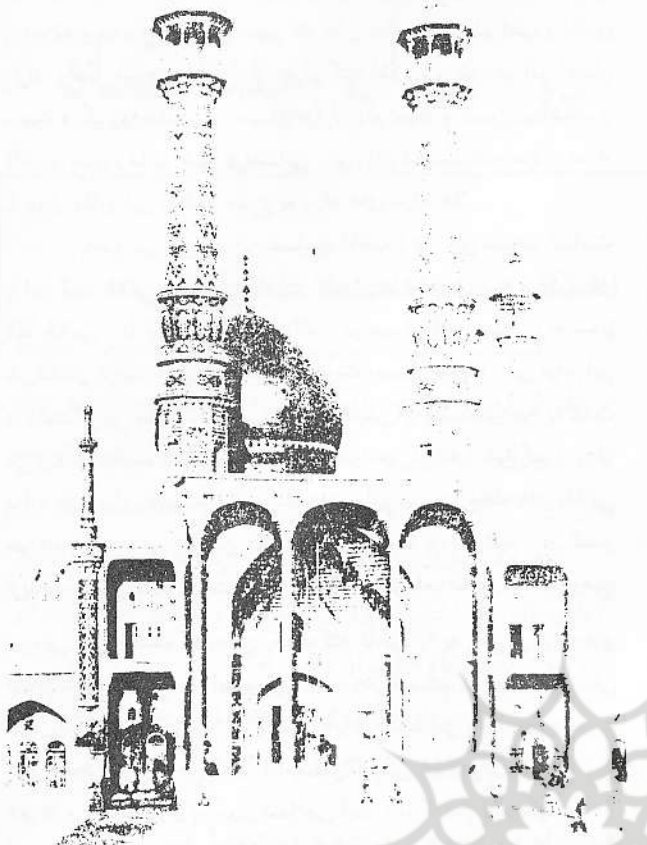
قادر متعال ، دو چیز برای مردان خوشبخت آفریده است : زن و عطر در همین بخش ، خاطرات خود را از دیدار با ظل السلطان ( مسعود ) آورده . کاخ او را از جمله بناهای کلاسیک ایران قلمداد و از پذیرایی او ستایش و مدارس و ابنیه تاریخی اصفهان را توصیف می کند .

مسائلی که در هر يك از بخش های کتاب ، از دیدار شهر های ایران به ویژه اصفهان مورد توجه او قرار گرفته ، به حدی زیاد و متنوع است که جز با ترجمه تمام کتاب از عهده بیان همه آنها ، بر نمی توان آمد .

آخرین بخش کتاب «هشت بهشت» دیدار از قسطنطنیه (۱۳) است. در پایان این بخش ، کتاب خود را با ترجمه شعری به پایان می برد :

« این قدر بدین زمین زیبا دل مسپارید ، چون روزهای عمر شما در حال سپری شدن است . و زمان ، طپش نبض های شما را محاسبه می کند . »

و نکته است که این شعر به فارسی یا به ترکی است . احتمال فارسی بودن آن بیشتر می رود ، چون علاقه وافر او به اشعار فارسی دو متق اثر بسیار آشکار است ، ناگفته نماند که اینجانب در سفری به استانبول ضمن دیدار از کاخ های سلاطین عثمانی اشعار ملمع فارسی و ترکی به شکل کتیبه بسیار



دیده ام . نويسنده کتاب هشت بهشت نیز بی تردید آن کتیبه ها را دیده است . این بود گزارشی از مطالعه یا تورقی گذرا از کتاب هشت بهشت . که می تواند درآمد یا مقدمه ای بر ترجمه تمام کتاب به حساب آید . پس از آن ، هویت ملی بی بسکو و همراهان او ، و ديگر مسائل ، ( گرچه کتاب به زبان فرانسه است ) معلوم می شود .

اینک ترجمه بخش سوم کتاب هشت بهشت ، با عنوان « معصومه قم » :

« روز بعد ، حدود ساعت سه بعد از ظهر ، در میان دشت وسیع از شنهای گرم و زرد ، متوجه آتشی شدید ، نا مشخص ، که در دوردست افروخته شده بود . از خود پرسیدم ، این آتش را در چنين ساعتی از روز که می تواند افروخته باشد ؟ راهنمای ایرانی ما ، ناگهان ، با جثه کوچک خود در حالی که به شوق آمده بود ، علامت داد و طلب مزدگانی « گنبد نما » کرد . راننده کالسکه از خوابگاه خود بیرون جست و با حرارت و اخلاص ، کالسکه را در میان خاک و خاشاک به حرکت در آورد . آری ! ما به قم رسیده بودیم . این معصومه قم بود که به دیدار او می رفتیم !

بیست و پنجم مه است و ساعت شش بعد از ظهر ، اکنون در

مدخل شهر قم قرار داریم . دیوارها بام ها ، کوچه ها و بناها با رنگ خاکستری و سرخ و زمين های گرم و پخته در زیر تابش آفتاب ، هماهنگی مطبوعی از ترکیب رنگ های خود ، به وجود آورده اند . هیچ چیز نمی تواند این هماهنگی دلپذیر را در هم بشکند . هیچ چیز ! حتی

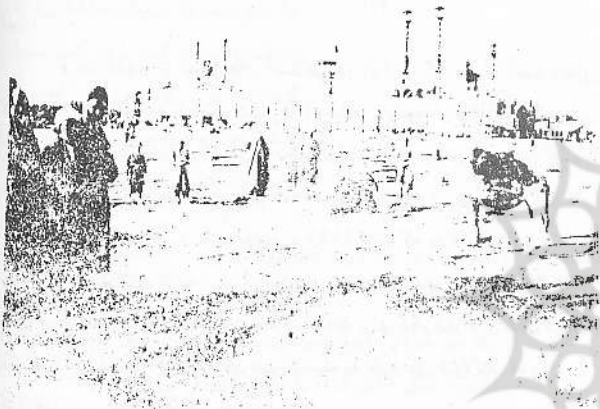
آب رودخانه که آرام با امواج لیمویی خود در بستری از سنگ های ملون در حرکت است ، و نه تپه هایی از گلِ اُخری و پل های شکننده روی رودخانه و نه برج و باروی شهر که جای جای رو به کوتاهی و بلندی دارند ، مگر مسجد فاطمه (ع) با آن گنبد طلایی بر شده در افق آسمان سمت دیگر رودخانه ، در میان هزاران بام ساده و هموار ، آشکار و قاطع و متورم مانند میوه درخشانی ، بر روی شاخسارهای خود ، همراه با چهار مناره آبی رنگ و متوج به ورقه های نازک طلا .

باخود می گویم : این شماييد فاطمه (ع) . این مسجد شماس است با این گنبد طلایی در مقابل پیشروی کاروان ها ! این شماييد همچون گل لاله طلایی . یا چون حسابی تابناک ، در میان آتش نیزار ، به سان خورشیدی کوچک . ولی بسیار قابل رویت و بسیار نزدیک . نمی توانم این درخشندگی بی مانند را فراموش کنم . تابش آن چشم های مرا به شدت می زند و عظمت مسجد تو ، قلب مرا می لرزاند . این گنبد و آن مناره ها ، برای همیشه در زیر پلک های چشم من چون نقطه های طلایی خواهند لرزید . بی وفا من ! که نمیتوانم به شما نزدیک شوم ، در کمتر از پنجاه متری شما ایستاده ام . جمعیت مرا احاطه کرده است و هیچ نیرویی قادر نیست که به من کمک کند تا خود را به یکی از درب های صحن شما برسانم . با این وجود آیا مجاز نیستم که احساس درونی خود را مانند دیگر زائران ابراز کنم ؟ آیا این احساس را در وجود من به طور معجزآسا باور می کنید ؟ احساس کسانی که از راه های دور ، از شهرها و ایالات ایران به سوی شما می آیند . با گذشتن از ریگزارها . و کوهستان ها ، از زمین های سوخته در زیر تابش آفتاب واز بیابان ها ؟ آیا من بیش از مؤمنین به شما ، که از مازندران واز خراسان واز سواحل ارومیه و نیریز و دریاچه هامون در سیستان وبلوچستان فاصله ها را در می نوردند و به دیدار شما می آیند ، راه نپیموده ام ؟ آیا ، پیش از کسانی که در سایه شما ، زندگی آرام و امیدمندانه ای دارند ، به شما عشق نمی ورزم ؟ ای معصومه درخشان ! هرگز به خاطر نمی آید که بارگاهی به این عظمت وگنبدی بدین زیبایی و مسجدی با کاشی های جواهر گونه و با دقت بر هم چیده شده ، در هیچ جا ، بر مزار زنی برافراشته باشند . پلی در اینجا يك مزار است ، قبری که جسم کوچک معصومه فاطمه (ع) در آن جای گرفته است واز همه طرف در برابر کنجکاوای کافران و بی دینان محافظت می شود . واگر بنا باشد که من از آنچه در درون يك قبر پنهان شده است برای همیشه بی خبر بمانم ، من که از راهی دور ، بی صبرانه و با شوق به دیدار او آمده ام . دستکم باید حق داشته باشم که پیش خود تصور کنم که بر حسب آنچه از مردم شنیده ام ، در آنجا ، در درون آن قبر صندوق گونه ، در زیر آن سقف های بلند آبی رنگ و شیشه ای ، بسان گنجینه ای مدفون در مغاک و در زیر برف ، جعبه ای مستطیل شکل ، عاشقانه آراسته به طلا در شبکی از نقره محافظت می شود و چون هیچ مانعی برای تصور کردن وجود ندارد ، تصور می کنم که اندامی ظریف و پاک با چهره ای تابناک و معصومانه در پوششی از مشک و عنبر تا ابدیت غنوده است . و همچنین دوست دارم که ببیندیم که این گنبد و این مناره ها و آن زیر سقف های مرتفع و دیوارهای کمر بندی محافظ بلند ، بنا نشده اند

مگر برای پوشاندن قبر يك زن . از خود می پرسم : این زن ، در حیات خود چه کرده است ؟ این فاطمه که نام او عصمت پایدار را با خود همراه دارد ، چه حادثه ای از بربریت آسیایی ، در عنفوان شباب ، او را به ضعف و مرگ کشانده است ؟ بنا بر آنچه شنیده ام ، او دختر امام (موسی بن جعفر) و خواهر امام رضا (ع) است . در چه تذکره الشهادیه می توانم شرح وقایع ها و فهرستی از پاکی های او را مطالعه کنم ؟

تصاویری از وقایع های تلخ و محرومیت های جانگاز ، از زنان مقدس مسیحی در مقابل دیدگان ما قرار دارد . زنان مقدسی که تکه های بدن پژمرده آنان را بربریت قرون ، به پیش حیوانات درنده افکند . زنان راهبه ای که در سنین هشتاد ، در حال نماز و دعا ، در جامه پشمین ریاضت مرده اند .

اما از معصومه قم ، با نام « سستی » (۱۴) جز تصویری آمیخته با عطر گل و مشک چه می توانم داشته باشم ؟ چه نیرویی حیات



بخش ، در حیات او ، در کالبد این زن بوده است و امروز نیز روح او از چه منزلتی در ابدیت برخوردار است ؟ روحی که حقیقی ترین تقدس ها را مالک است ، و به آفریدگار تمام موجودات این حق را داده است که هر زمان بیش از زمان پیش به او توجه کند و هر سال بیش از سال های پیش ، مردم را به زیارت او روانه سازد تا آن حد که فاتحان و شاهان ، ثروت خود را به بارگاه او بسپارند و شاه عباس بزرگ شمشیر مرصع و بی مانند خود را وقف او کند و فتحعلی شاه قاجار ، شمش های طلای گنجینه خود را .

اکنون يك ساعت است که گنبد معصومه (ع) این آیینة محدب خورشید ، با خورشید به افول رفته است ولی نگاه نیازمند هزاران انسان مشتاق به طرف آن در چرخش است . به وسیله افروختن چندین آتش بزرگ برفراز مناره ها ، به زائرانی که شبانه در راهند علامت داده می شود .

من از این به بعد ، به معصومه قم ایمان می آورم ، به روحی که کاروان ها را به سوی خود می طلبد ، به این حیات ابدی که دائم و پایان ناپذیر در خاطره ها می ماند ، اعتراف می کنم .

در سومین روز ، ساعت پنج صبح ، در چند منزلی خروج از قم ، در لحظه ای که می رفت شهر از نظر ناپدید شود ، همچون اجاق افروخته ای که رو به خاموشی دارد ، در اطراف برفراز تپه ای از شن و

سنگ ، صدها بنای کوچک از به هم پیوستن چند تخته سنگ را ملاحظه می کنیم . این خانه ها « خانه های آخرت » ، به دست مسافران بازگشته از زیارت فاطمه (ع) ساخته شده ، به یاد مسجد او به این امید که هرگز عظمت ملکوتی آن گنبد طلائی و کسروی شکل ، از خاطره هاشان زوده نشود . پس از ساختن آنها ، اندیشمند و متردد و با سکوت ، به راه خود ادامه می دهند . زنان در ساختن این بناهای موقتی سهم بیشتری دارند . نمی خواهند که من ببینم چگونه آنها را با دست های لرزان و عشق های سوزان خود می سازند .

PRINCESSE BIBESCO

LES

# HUIT PARADIS

« Je ne suis qu'une argile sans valeur,  
« Mais j'ai demeuré quelque temps avec la rose. »

SAADI.

PARIS

BERNARD GRASSET, ÉDITEUR

61, RUE DES SAINTS-PÈRES, 61

1925

و هنگامی که اسب های ما به بالای آن تپه رسیدند ما نیز خانه های همانند آنچه که ساخته شده بود ، بر پا ساختیم .

بی نویس ها

(۱) KHOM LA SAINT-

(۲) PRINCESSE BIBESCO-

(۳) HUIT PARADIS-

(۴) BERNARD GRASSET-

(۵) SALARHAFM-

(۶) MYSOR-

(۷) مثنوی معنوی . دفتر اول صفحه ۱۸۸ . چاپ نیکسون

(۸) RENAN-

(۹) LA VIE DE JESUS-

(۱۰) PARADIS-

(۱۱) -سوره طه . آیه : ۷۶

(۱۲) PAN -NAMIH-

(۱۳) CONSTANTINOPLE-

(۱۴) - در متن SULTAN (سلطان) آمده و اشتباه است . باید همان « سیتی »

باشد . مخفف سیدتی . و سیتی ، یعنی خاتم . خاتم من . جزء دوم « مهستی » که

صحیح آن مه ستی است ؛ شاعر زمان سلطان سنجر .

## در سوک چنداستاد

### استاد محمد محیط طباطبائی

استاد محمد محیط

طباطبائی ، مورخ ، ادیب ، نویسنده ، و شاعر ، پس از نود سال عمر پربرکت و دوهزارمقاله تحقیقی و پنجاه کتاب و تربیت بیش از ۶۰۰۰ شاگرد ، به دیدار دوست اعلی شتافت .

استاد محیط به گلچرخ لطف و ویژه داشت و عنایت به آن را با ارسال شعر آغاز فرموده و به سردبیر وعده نوشتن مقاله نیز داده بود ؛ که دریغاً رحلت او ، پیش آمد .

عروج جاودانه او را به خانواده او و به خانواده ادب و فرهنگ کشور تسلیت می گوید .

### استاد پرفسور محمود حسابی

پدر فیزیک ایران ، مرد علمی جهان در سال ۱۹۹۱ ، مردی از تبار ابن سینا ها و بیرونی ها ، پس از ۹۰ سال تحقیق و تألیف و تأسیس مراکز علمی و تحقیقی مهم از جمله در دانشگاه تهران و سازمان انرژی اتمی ، با نامی بشکوه و نیک به جاودانگان تاریخ پیوست . خاک بر او خوش باد .

رحلت آن بزرگمرد رابه خاندان حسابی به ویژه به فرزند دانشمند او مهندس حسابی ، تسلیت می گوئیم .

### استاد ابوالقاسم حالت

استاد ابوالقاسم حالت ، مترجم ، نویسنده و طنز پرداز

بزرگ معاصر ، در آبان ماه به دیدار حق شتافت .

استاد حالت ، پیش از انقلاب با نامه فکاهی توفیق

و پس از آن ، بامجله وزین و شیرین گل آقا همکاری می کرد .

رحلت آن فقید سعید را به جامعه ادبی کشور و به

بازماندگان آن گرامی یاد و به همکاران ارجمندمان در گرامی

نامه گل آقا به ویژه به کیومرث صابری تسلیت می گوئیم .